

تاریخ در ترازو



بازخوانی یک اثر تاریخ در ترازو

تاریخ و تاریخ‌نگاری از دیدگاه دکتر زرین کوب

○ سید کاظم صحبت‌زاده

○ تاریخ در ترازو
○ تالیف: عبدالحسین زرین کوب
○ ناشر: امیر کبیر، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۰



و عملی‌ترین فایده تاریخ را نشان می‌دهد.»^۱ این پاسخ گرچه نتوانست شاگرد مدرسه آن روز را قانع کند اما، امروز نیز عملی‌ترین فایده تاریخ مدارس ما جز این نیست.

اما فایده تاریخ برای مورخان چه بوده است؟ در گذری بر سرنوشت مورخان گذشته می‌بینیم که آنان «یا مزد عدول از حقیقت را با بهره دنیایی گرفته‌اند و یا از کار خویش به کلی بی‌بهره بوده‌اند و گرفتار زندان و مرگ گشته‌اند.»^۲

تاریخ از دید قدما چه فایده‌ای داشت؟ آن‌چه آنان در این مورد عنوان می‌کنند دو نکته است: «۱- آشنایی با عقاید و ادیان ۲- درمان دردها و گرفتاری‌های زندگی یا توجه به تجارب گذشته. و با ذکر این دو فایده عمده، قدما می‌خواستند تاریخ را هم مرادف علم ادیان بخوانند هم در ردیف علم ابدان»^۳. از دید استاد «در بین فواید ذکر شده برای تاریخ، آن‌چه هنوز اهمیت خود را از دست نداده است، توجه به جنبه عملی و اخلاقی تجارب تاریخ است که هرچه بر میزان این جنبه افزوده می‌شود فوایدی که از آن حاصل تواند شد افزونی می‌گیرد.»^۴

باز به همان سؤال نخست برگردیم. تاریخ چه فایده دارد؟ این سؤال همواره برای هر پژوهشگر تاریخ باقی است. «اگر فایده هر چیز را از روی

متن حاضر که بر مبنای کتاب تاریخ در ترازو اثر استاد فقید عبدالحسین زرین کوب نگاشته شده است، همراه با بررسی کتاب هدف اصلی خود را ارائه دیدگاه‌های استاد در باب تاریخ قرار داده است. اگر در متن کتاب دیدگاه استاد پس از سؤالی که خود مطرح می‌کند عنوان شده است، پرسش و پاسخ عیناً نقل گردیده و در غیر این صورت، پرسشی در متن افزوده شده است که نظر استاد در آن باب پاسخ آن تلقی می‌شود. تأمل خوانندگان فرهیخته داور نهایی در این باب است که آیا راقم این سطور به مقصود رسیده است یا خیر.

افزون بر این آن‌چه در این جا لازم است که بیان شود این است که ارائه دیدگاه‌ها بحثی جدا از به کار بستن این آراء در تاریخ‌نگاری است. آیا استاد توفیق یافته است در تألیفات تاریخی خویش آراء ابراز شده را به کار گیرد؟ ابراز نظر در این باب نیازمند بررسی دقیقی است که مجالی فراخ‌تر می‌طلبد. آن‌چه خواننده ارجمند در متن خواهد یافت آن است که در ارجاعات تنها به ذکر شماره صفحه اکتفا گردیده است و از ذکر منابع دیدگاه‌هایی که استاد از دیگران نقل نموده و ارجاعات آن در کتاب فوق موجود است خودداری شده است. در بررسی زیر از چاپ سوم کتاب که در سال ۱۳۷۰ به وسیله انتشارات امیرکبیر منتشر شده - چاپ نخست در سال ۱۳۵۴ صورت گرفته است - استفاده گردیده است.

کتاب دارای دوازده بخش با این عناوین است: ۱- فایده تاریخ - لذت یا شناخت، ۲- تاریخ و اسطوره، ۳- سنت‌های تاریخ‌نویسی، ۴- تاریخ‌نویسی در یونان و روم، ۵- اروپا و تاریخ‌نگاری، ۶- بازجویی و بازآفرینی، ۷- تاریخ و شناخت، ۸- نقد و ارزیابی، ۹- جستجوهای تازه، ۱۰- اندیشه تاریخ‌نگری، ۱۱- افق‌های ناکجاآباد، ۱۲- کارنامه تاریخ.

اساس کتاب تقریرهای درسی استاد در جمع دانشجویان بوده است و ازین رو از شیوه‌های قراردادی در نگارش کتاب خبری نیست و نیز شیوه نگارش فخیم استاد که در آثار دیگر مجال جلوه‌گری دارد در این اثر کمتر به چشم می‌خورد.

بخش نخستین با یک سؤال آغاز می‌شود: تاریخ چه فایده دارد؟ «اولین بار که این سؤال در خاطر من راه یافت هنوز شاگرد مدرسه بودم اما جوابی که معلم به این سؤال داد فقط این نکته را به من آموخت که برای چنین سؤالی نباید جواب روشنی توقع داشته باشم. پاسخ معلم این بود که دانستن آن مایه قبولی در امتحان می‌شود و پندار وی آن بود که نزدیک‌ترین

دکتر زرین کوب: «منشاء توجه انسان به تاریخ هر چه باشد، مورخ مخصوصاً بیشتر باید توجه به این نکته کند که انسان‌ها چطور زیسته‌اند و زندگی آن‌ها چگونه امتداد و تحول یافته است، نه این که چطور مرده‌اند»

دکتر زرین کوب: «مجردترین و خالص‌ترین لذتی که از تاریخ حاصل می‌شود یک نوع تجربه عرفانی است: وجدان، وحدت و استمرار.»

حتی مرد عمل راهکار خود را به وسیله تاریخ روشن‌تر و مطمئن‌تر خواهد یافت.^۶

اما مورخ در تاریخ باید به دنبال چه هدفی باشد؟ و انسان‌ها از تاریخ چه می‌جویند؟

«منشاء توجه انسان به تاریخ هر چه باشد، مورخ مخصوصاً بیشتر باید توجه به این نکته کند که انسان‌ها چطور زیسته‌اند نه این که چطور مرده‌اند. در هر حال آن چه روح انسان امروز را به سوی تاریخ می‌کشاند دیگر اندیشه «ستاخیز گذشته‌ها» نیست. علاقه به درک مفهوم زمان و دغدغه در باب سرنوشت انسانی است، عیب نیست که تیپورمند - از بهترین شناسندگان واقعیات زمان ما - کتابی نوشت تحت عنوان «نگاه‌هایی به تاریخ فردا» زیرا تاریخ امروز دیگر تنها حدیث دیروز نیست، حدیث دوام و استمرار است. و حدیث فردا.»^۷

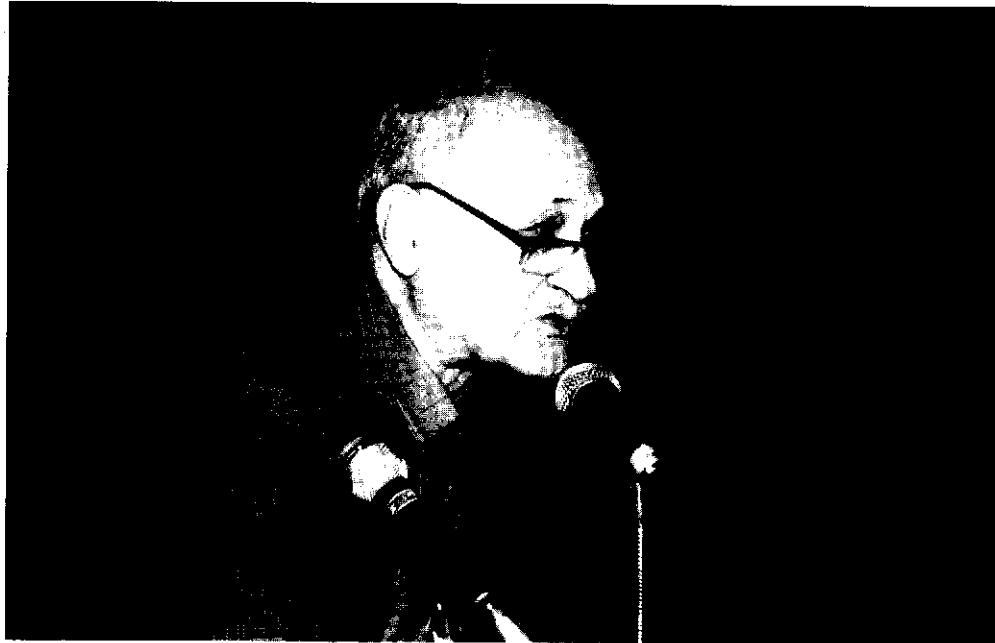
و بهره‌درونی انسان از تاریخ چه می‌تواند باشد؟ «مجردترین و خالص‌ترین لذتی که از تاریخ حاصل می‌شود یک نوع تجربه عرفانی است: وجدان وحدت و استمرار. تاریخ انسانیت شاید به حقیقت چیزی جز همین وحدت و استمرار نیست. در واقع تاریخ به ما می‌آموزد که زندگی ما به زندگی تمام افراد جامعه و قوم ما ارتباط دارد، زندگی جامعه و قوم ما نیز با زندگی جوامع و اقوام دیگر پیوسته است چنان که زندگی تمام اقوام و جوامع انسانی با رشتیمی نامرئی به همدیگر وابسته است. این است آن وجدان وحدت که شعور به آن انسان را از تألم و دغدغه تنهایی بیرون می‌آورد و نشان می‌دهد که زندگی ساده‌ترین فرد انسانی نیز در انزوا و خلاء مطلق نیست و حتی حیات انسانیت نیز با هستی تمام کاینات اتصال دارد و پیکارچه است. به علاوه این اتصال فرد با تمام دنیای انسانیت تنها محدود به دنیای حاضر - به زمان جاری - هم نیست با دنیای گذشته و با آنچه در آینده خواهد بود نیز پیوند اتصال دارد و این استمرار امریست که وجدان آن نشان می‌دهد که وجود انسان معنی و هدف دارد و حتی مرگ افراد آن را به پایان نمی‌رساند. این جاست که تاریخ دلهره «بوجی» را که سارتر و کامو آن همه با کابوس آن درگیرند، زایل می‌کند و لذت‌بخشی این وجدان وحدت و استمرار از این جاست که تألم و دلهره تنهایی و بوجی را از بین می‌برد. بدین گونه نسل‌های مختلف در پی هم می‌آیند و انسان بی آن که بتواند خود را از چنبره این استمرار بیرون بکشد در میان امواج مستمر حیات که از ازل تا به ابد بی‌وقفه راه خود را طی می‌کند و می‌غلطد و می‌پوید، پیش

تأثیری که در زندگی دارد قیاس توان کرد، تاریخ چون نشان می‌دهد که مردم پیش از ما چگونه زندگی می‌کرده‌اند این فایده را دارد که ما را در زندگی کمک و راهنمایی کند. از جمله مخصوصاً برای جوانان این فایده را دارد که آن‌ها را زودتر از معمول به سطح عصر خویش می‌رساند، پنجره‌ها را به روی آنان می‌گشاید و به آن‌ها اجازه می‌دهد تا عواملی را که در جهان آن‌ها حاکم بوده است و هنوز هست بهتر بشناسند، آن چه را درخور ترک و طرد است از آن چه شایسته حفظ و نگهداری است تمیز دهند. یک فایده عمده تاریخ بی‌شک همین است که به انسان کمک می‌کند تا خود را بشناسد خود را از دیگران تمیز دهد و با مقایسه با احوال دیگران انگیزه‌ها و اسرار نهفته رفتار خویش را - چنانکه هست و چنانکه باید باشد - دریابد. انسان خواه وجود وی عبارت باشد از آن چه می‌اندیشد و خواه عبارت باشد از آنچه انجام می‌دهد، در ضمن مطالعه تاریخ و در طی بررسی احوال کسانی که اهل نظر یا اهل عمل بوده‌اند، بهتر می‌تواند رسالت خود را ارزیابی کند و در ارتباط با دیگران حق خویش و مسئولیت خویش را بشناسد. در این گونه مسائل آن چه دین یا اخلاق و علم حقوق یا اقتصاد ممکن است به وی تعلیم دهند فقط نظری است، نمونه واقعی عمل را فقط تاریخ به انسان یاد می‌دهد و تأمل در احوال انسان‌های گذشته.»^۸

و چه زبانی ممکن است داشته باشد؟ در پاسخ این سخن نیچه بازگو می‌شود که: «اگر تاریخ مورد حاجت است برای کمک به زندگی و عمل است نه برای آن که انسان را از زندگی و عمل بازدارد. از دید نیچه زبان و گزند تاریخ وقتی آشکار می‌شود که آن را تبدیل کنند به علمی که هیچ تعلق به زمان حاضر ندارد و در آن صورت از انسان موجودی خواهد ساخت که جز مجموعه‌ای از اطلاعات نیست. موجودی بی‌طرف، بی‌خاصیت و بی‌اثر. استغراق در تاریخ ممکن است حتی انسان را به جایی برساند که خود را فقط به آموختن تاریخ مشغول دارد و از ساختن تاریخ عاجز یابد.»^۹ درجایی دیگر استاد این سخن نیچه را نقل می‌کند که: «تاریخ ممکن است مرد عمل را از آن چه مصلحت وقت هست محجوب دارد و قدرت اراده او را فلج سازد.» و بلافاصله سخن او را نقد می‌کند: «این بیان نیچه در واقع گزاف‌گویی شاعرانه است چون، کار مرد عمل فقط وقتی درخور ستایش است و یا منشاء اثری قابل ملاحظه است که بر تفکر و سنجش در سوابق و عواقب آن مبتنی باشد نه آن که از یک شوق دیوانه‌وار و غیرمنطقی برآید. در این صورت

می‌رود خود را با یک یک امواج و با تمام دریای هستی متصل و مرتبط می‌یابد. آیا این یک تجربه عرفانی نیست که در آن سرانجام مشروط به مطلق می‌پیوندد و محدود به نامحدود؟^{۱۰} در بخش دوم، استاد دیدگاه کسانی چون ارسطو و دکارت که به تاریخ با دید تحقیرآمیز می‌نگرند و کسانی چون بندتو کروچه که از آن به دفاع برخاسته‌اند را نقل می‌کند و سپس به ارتباط میان تاریخ و اسطوره می‌پردازد و با استناد به سخن جامباتیستاویکو، حکیم ایتالیایی که می‌گوید: «چون انسان‌های بنوی قوه ابداع و ابتکارشان محدود بوده است پس، این گونه اساطیر را از خود نساخته‌اند و این روایات آن‌ها می‌یابست در اصل عبارت بوده باشد از «روایات راست و جدی» که بعدها دستخوش دستکاری‌هایی شده است. چنان که اساطیر قدیم یونانی در ابتدا ظاهراً روایات درست بوده است اما وقتی به هومیروس رسیده است دیگر از کثرت مبالغه و کذب بلورنکردنی بوده است.»^{۱۱} نظر خود را این گونه بیان می‌کند: «هرچند این بیان ویکو خالی از ایراد نیست، رابطه‌ای را که وی بین اساطیر و تاریخ بیان می‌کند نمی‌توان محل تردید یافت و قاعده معروف عامیانه «یک کلاغ چهل کلاغ» می‌تواند این دعوی را توجیه کند - و تأیید. به هر حال در دوره‌ای که انسان عظیم‌ترین ماشین تمدن - خط و کتابت - را اختراع نکرده بود اگر به ضبط وقایع علاقه‌ای می‌یافت، ناچار آن را به حافظه می‌سپرد و در بین جوامع امی مثل اعراب جاهلی انساب و ایام - که در واقع تاریخ اعراب جاهلی بود - فقط مستند به روایات شفاهی بود - دهان به دهان - همیشه آفت فراموشی، بی‌دقتی و شتابزدگی در نقل هم هست که وقتی بر اغراض شخصی، تسلیم به خیال‌های قصه‌سرایان و رعایت قدرت مراجع افزوده آید نحوه تکوین اساطیر را از واقعیات تاریخ توجیه تواند کرد.»^{۱۲}

اما تفاوت اساطیر با قصه‌های عادی چیست؟ پاسخ این است که: «روایان آن‌ها را برخلاف قصه‌های عادی راست می‌پندارند و گوئی گمان روایان قدیم آن‌ها بر این است که آن چه در آن روایات هست، واقعاً روی داده است و همین نکته است که آن‌ها را بیشتر در مقوله روایات تاریخی وارد می‌کند.»^{۱۳} ارتباط تنگاتنگ تاریخ و اسطوره ناگسستی است «در واقع چون تمام آن چه به قلمرو اساطیر تعلق دارد با حیات انسانی مربوط است، به قلمرو تاریخ نیز تعلق تواند داشت هیچ خط مرزی نمی‌تواند دنیای تاریخ را به کلی از دنیای اسطوره - دنیای شعر - جدا کند. شکی نیست که تاریخ با نفوذ در دنیای اساطیر



و خرافات انسانی خود را از چهارچوب محدود تعریف کلاسیک خویش بیرون کشیده است.^{۱۳} با تمامی این تفصیلات در مورد تاریخ آیا می‌توان آن را علم به حساب آورد؟ «اگر تاریخ رویدادها و بنیادهایی را که دگرگونی آن‌ها موضوع بحث آن است، نتواند به هم پیوند دهد ممکن نیست که آن را بتوان علم خواند. فقط وقتی می‌توان آن را علم خواند که به توجیه حوادث می‌پردازد و به بیان این که چرا حوادث چنین اتفاق افتاد نه طور دیگر. در این توجیه حوادث البته اگر آن چه رابطه علیت خوانده می‌شود و «جبر تاریخ» و «نقش شخصیت» هر دو از آن ناشی شده است به کلی نفی شود تنها مشیت الهی باقی می‌ماند که در بیان آن مورخ اگر به جبر نگراید ناچار، باید که گاه قائل به معجزه و خرق عادت شود یا به تضاد و اتفاق.»^{۱۴} «در هر حال هم اصل فکر معجزه و هم نفی و رد آن مبنی بر این اصل است که حوادث عالم قاعده و ضابطه‌ای دارد که معجزه نقض آن است و اگر نظم و ضابطه‌ای در کارها نباشد هیچ واقعه‌ای هم معجزه نیست و وقتی امور عالم تمام محتمل باشند و هیچ امری بیش از امر دیگر ضروری نباشد در توالی و ارتباط حوادث توجیه دیگری مجال ظهور پیدا می‌کند که عبارت است از فکر تضاد و اتفاق»^{۱۵} آیا می‌توان تضاد را به کلی از حوادث تاریخ زدود؟ «این نکته که در تاریخ مثل طبیعت اموری هست که در شرایط محدود فعلی علم انسانی، دائمی و حتمی به نظر نمی‌رسند و وقوع و عدم وقوعشان یکسان است نشان می‌دهد که هنوز آنچه را تضاد و اتفاق می‌خوانند در تاریخ باید به حساب گرفت و در حال حاضر نظم و نظام عالم را فقط کسی می‌تواند بی‌خلل و عاری از استثناء بیابد که یا به اجتناب‌ناپذیری تاریخ از باب ضرورت ترتیب بین علت و معلول قائل باشد یا به تقدیر و مشیت لایزال الهی.»^{۱۶}

و جبر را می‌توان با هر عنوانی (ضرورت یا...) بر تاریخ حاکم دانست؟ «حقیقت آن است که در تاریخ ضرورت البته هست اما، محدودیت اطلاعات مورخ و نسبت آن‌ها، این فکر را پیش می‌آورد که این ضرورت مطلق نیست و شاید چنان که ابن خلدون خاطر نشان می‌کند نسبی است و اکثری»^{۱۷} و نتیجه کلی آنکه «تمام آن چه در تاریخ ضرورت به شمار می‌آید در حکم ضرورت قطعی نیست و غالباً آن همه را باید از مقوله شرط به‌شمار آورد آن هم نه شرط کافی. مع‌هذا این دعوی هم دلالت بر آن نمی‌کند که رویدادهای تاریخ علت ندارد و نظم و

غایتی در جریان آن نیست. در واقع نظم و قاعده‌ای هست و این چیزی است که هر چند به علت محدودیت علم انسان، مثل یک ضرورت طبیعی قطعی نیست اما آن را می‌توان از روی تجربه دریافت، و در حد یک ضرورت نسبی و اختیاری دانست. آن چه نیز بخت و اتفاق خوانده می‌شود چیزی جز برخورد پیش‌بینی نشده بین ضرورت‌های نسبی نیست. در واقع افراد و جماعات در یک جا برای نیل به غایت‌های معین اهتمام دارند و وسایل و شروط لازم را که علت و موجب تحقق مقصود می‌پندارد نیز فراهم می‌سازند، ولیکن افراد و جماعات دیگر هم در جای دیگر وجود دارند که غایت‌های دیگر را دنبال می‌کنند و برای نیل به آن غایات نیز وسایل و اسباب فراهم می‌دارند. پیداست که تنازع یا هماهنگی بین این دو رشته از اسباب و غایات اگر روی دهد برخورد پیش‌بینی نشده آن‌ها برای هر یک از دو دسته افراد و جماعات تعبیر به بخت و اتفاق مساعد یا نامساعد می‌شود. در صورتی که آن چه واقعیت دارد بخت و اتفاق نیست فقط ضرورت و علیتی است که جریان‌ش برای دسته دیگر مستور بوده است و مخفی.»^{۱۸}

در بخش دیگر استاد از «سنت‌های تاریخ‌نویسی» سخن می‌گوید و اهمیت تاریخ را از دید مورخان گذشته عبارت می‌داند از: «آن که نام و نشان فرمانروایان پیشین را به اخلاف بسپارند. این طرز تلقی تاریخ بعدها هم، در یونان و روم نظیر یافت و هم در اروپا. حتی در بجهوه قرن روشنگری، ولتر تأسف داشت که تاریخ اروپا چیزی نیست جز فهرستی طولانی از وصلت‌های ملکانه، شجره‌انساب، و القاب مورد اختلاف که در انبوه آن‌ها حوادث بزرگ خفه می‌شود و آداب و رسوم اقوام مورد غفلت مورخ می‌گردد.» هم او اولین ظن‌یان جدی را در مقابل این شیوه تاریخ‌نگاری کهن ارائه داد و در رساله‌ای که «در باب طبایع و آداب ملل» نوشته قبل از انقلاب فرانسه، بوربون‌ها را از تاریخ بیرون کرد. در این تاریخ که موجب تبعید او از فرانسه شد ولتر کوشیده بود فرمانروایان را به خاطر عامه و به خاطر نهضت‌ها کنار بگذارد.»^{۱۹} این کوشش توسط تاریخ‌نویسان دیگری چون ریچارد گرین انگلیسی و کارل لامپرشت آلمانی ادامه یافت که اولی به جای تاریخ فرمانروایان، به تاریخ مردم پرداخت و دومی به بررسی احوال فرهنگ و جامعه روی آورد.

استاد در مورد تاریخ‌نویسی امروز چه نظری دارد؟ «طرز تاریخ‌نگاری امروز هواخواهان بسیار دارد و جدی. با این همه، حتی آن‌چه امروز به نام ملت‌ها و تاریخ تمدن‌ها می‌نویسند

کمتر از آن چه تاریخ‌نویسان باستانی نوشته‌اند مایه‌احیاء دشمنی‌ها و تجدید کینه‌ها نیست. پیداست که تاریخ‌نویسی امروز به هر حال از آن چه تاریخ‌نویسان کهن نوشته‌اند چندان دور نشده است و اگر شده است همان روح را هم چنان حفظ کرده است.»^{۲۰} پس از بررسی تاریخ‌نگاری در میان اقوام دیگر، نگاهی به تاریخ‌نگاری ایرانیان دارد: «تاریخ‌نگاری ایرانیان از همان عهد هخامنشی با نوعی واقع‌گرایی همراه بود که آن را از مبالغه‌گویی، حقیقت‌پوشی و زودباوری معمول در نزد وقایع‌نگاران بابلی و یهودی دور نگه می‌داشت.

در بین قدیم‌ترین نمونه‌های وقایع‌نگاری هخامنشی بیانیه کورش در بابل و کتیبه‌های داریوش بزرگ را در بیستون می‌توان نام برد. لحن وقایع‌نگاری در هر دو سند، حاکی از تعهد اخلاقی نویسنده است به بیان حقیقت.»^{۲۱} با این همه، این سنت واقع‌گرایی نه در کتیبه‌های غالباً کوتاه پادشاهان بعد از داریوش چندان جلوه‌بارز دارد نه در آن چه بعد از سقوط هخامنشی‌ها، حتی در دوران ساسانیان در باب تاریخ به وجود آمد، دیده می‌شود. خانیامه‌های قدیم ایران هم که شاهنامه فردوسی و غرر اخبار تعالی‌یازمانده آنهاست، در واقع عبارت بوده است از کارنامه پادشاهان.»^{۲۲}

تأثیر شیوه تاریخ‌نویسی ایرانی در تاریخ‌نگاری مسلمان موضوع دیگری است که از نظر استاد بدور نمانده است و نیز «وسعت و تنوع آنچه مسلمان در تاریخ بوجود آوردند که حتی از میراث یونان و روم غنی‌تر به نظر می‌آید.»^{۲۳} «گرچه می‌توان قبول کرد که مسلمانان آن پیشرفت‌هایی که در سایر علوم و فنون داشته‌اند در تاریخ‌نویسی حاصل نکرده‌اند»^{۲۴} بحث با معیارهایی پی گرفته می‌شود که مورخ باید واجد آن باشد و نظریاتی که در میان مسلمانان در باب آن‌ها، مأخذ و شیوه اخذ مطلب اظهار شده است: «دو شرط عمده مورخ در تاریخ‌نویسی مسلمان «عدالت و ضبط» است که اقتضای آن پرهیز از جانب‌داری و سهل‌انگاری در نقل واقعه یا کلام منقول است.»^{۲۵} و «همان معیارهایی است که مسلمانان در باب محدثان داشته‌اند. تأثیر شیوه اهل حدیث در تاریخ‌نگاری مسلمان امری است محقق و توجه کردنی.»^{۲۶}

آثار و چگونگی نگارش تاریخ‌های موجود و ارزیابی کتب به جا مانده مورخان اسلامی چیزی است که استاد در ادامه مبحث سنت‌های تاریخ‌نویسی بدان پرداخته است.

در فصلی که به «تاریخ‌نویسی در یونان و روم» اختصاص

دکتر زرین کوب: «اگر تاریخ، رویدادها و بنیادهایی را که دگرگونی آن‌ها موضوع بحث آن است، نتواند به هم پیوند دهد ممکن نیست که آن را بتوان علم خواند»

دکتر زرین کوب: «در توجیه حوادث اگر آن چه رابطه علت خوانده می‌شود و «جبر تاریخ» و «نقش شخصیت» هر دو از آن ناشی شده است به کلی نفی شود، تنها مشیت الهی باقی می‌ماند که در بیان آن، مورخ اگر به جبر نگراید، ناچار، باید که گاه قایل به معجزه و خرق عادت شود یا به تصادف و اتفاق»

دارد، از هرودوتس سخن می‌گوید و با وجود تمام ایرادهایی که بر پدر تاریخ وارد است قضاوت نهایی استاد آن است که: «درواقع با آن که بسیاری از خطاها و زودبوری‌های عصر خویش را داشت، می‌کوشید تا در آن چه با مصلحت آتی‌ها منافات نداشت بی‌تعصب بماند و عاری از جانب‌داری»^{۲۷} و از توسیدید که تاریخ را به قلمرو علم - یا فلسفه - نزدیک کرد و بدان علت که تا حدی مثل یک مورخ امروز از مدارک مربوط به علم آثار - باستان‌شناسی - استفاده می‌کرد پدر باستان‌شناسی خوانده شده همان گونه که هرودوتس پدر تاریخ به علت علاقهای که به جمع و نقل اخبار و آداب اقوام بیگانه داشت پدر نژادشناسی نیز شناخته می‌شود. در این فصل دیدگاه پولی بیوس در مورد بی‌طرفی مورخ نیز بازگو می‌شود آنجا که می‌گوید: «در زندگی علای بعضی ملاحظاتی جایز است. مرد شریف باید وطن و باران خویش را دوست بدارد در کین و مهر آن‌ها شریک باشد، اما وقتی انسان عنوان مورخ دارد باید تمام این گونه احساسات را فراموش کند. بسا که می‌بایست دشمنان را بستاید و یا برعکس دوستان را نکوهش کند و سرزنش»^{۲۸} دیگر مورخ نام‌آوری که از او یاد می‌شود پلوتارک است که: «در نزد او تاریخ وسیله‌ای بود برای تعلیم اخلاق. این مورخ یونانی که تاریخ رجال نام‌آور یونان و روم را به زبان یونانی نوشت، در شیوه نگارش زندگی‌نامه طرح تازه‌ای افکند که هرچند در آن ذکر حوادث فدای دید اخلاقی می‌شد اما تصویری که از زندگی اشخاص طرح می‌شد غالباً زنده بود و با روح»^{۲۹} اما از مجموعه آثار تاریخ‌نویسی یونان و روم، بهره‌ما چیست؟ «از تاریخ‌نویسی یونانی - که در تاریخ‌نویسی رم و حتی اروپا تاثیر قاطع داشته است - یک تاثیر ناروا که باقی می‌ماند نوعی حس بیگانه دشمنی بوده است که یونانی داشته است نسبت به غیر یونانی. این که اخبار مربوط به جنگ یونانیان و ایرانیان را مورخان یونان به منزله یک نوع جنگ بین توحش و تمدن تلقی کرده‌اند ناشی از همین طرز دید آن‌هاست. درست است که این طرز فکر به یونان اختصاص نداشت و اعراب و ایرانیان و ترک‌ها هم از این گونه احساسات نشان داده‌اند اما آن چه در این مورد مورد بر فرهنگ روم و بیژانس تاثیر گذاشت و بعد به فرهنگ اروپایی انتقال یافت یک میراث یونانی بود، از همین میراث بود که کنت دوگیبونو به نابرابری نژادهای انسانی رسید و نیجه به رویای مرد برتر. هنوز برای یک مورخ اروپایی هنگام قضاوت در برخورد شرق و غرب به ندرت ممکن است

اعماق وجدان به کلی از تعصب قومی و نژادی خالی بماند»^{۳۰} فصل پنجم کتاب نگاهی است به «تاریخ‌نگاری در اروپا» که «در قرون وسطی از نقل وقایع غالباً تجاوز نمی‌کرد. مورخ هم تقریباً همیشه راهب بود و اگر حادثه محلی یا قومی را نیز ضبط می‌کرد، دیدگاه او همواره همان دیدگاه اهل کلیسا بود که در آن چه با مصلحت کلیسا مغایرت ندارد مبنی بر دقت و امانت است. اما تاریخ‌نگاری واقعی در اروپا از قرن هفدهم شروع شد»^{۳۱} پیشروان تاریخ‌نویسی در انگلستان، ادوارد هاید و گیلبرت یرنت بوده‌اند «اما کسی که اولین تاریخ دقیق و خواندنی برای انگلستان نوشت دیوید هیوم بود و آن چه در این اثر مخصوصاً تازه بود، نظر فیلسوفانه مؤلف بود در توجیه حوادث و ارتباط آن‌ها با علت‌های معقول. مهم‌ترین اثر تاریخ‌نویسی اروپا در قرن هجدهم نیز اثر یک مورخ انگلیسی به نام ادوارد گیبون است به نام تاریخ انحطاط و سقوط امپراتوری روم درست است که اکنون قضاوت‌های گیبون در باب تاریخ مسیحیت، اقوام اسلاو، اسلام و حتی در باب بیژانس کم عمق، اشتباه‌آمیز و حتی خلاف حقیقت به نظر می‌آید، اما شیوه کار وی در تاریخ‌نویسی بدیع است و جالب»^{۳۲}: «لطف بیان و ظرافت نیشخند گیبون درین تاریخ با چنان دقت و تحقیقی همراه بود که امروزه با آن که کشف مآخذ جدیدتر و نقد پاره‌ی از منابع کهن، سخنان او را در موارد بسیار محتاج تجدید نظر یا محل تردید و حتی رد کرده است، کتاب او هنوز در تاریخ روم اثری الهام‌بخش و خواندنی است. گیبون در باب شیوه کار خویش قاعده‌ای بیان می‌کند که با وجود سادگی، رعایتش همیشه آسان نیست: «سعی کرده‌ام همیشه آب را از سرچشمه بردارم. حس کنجکاو و همچنین احساس وظیفه من همواره مرا واداشته است آثار اصلی را مطالعه کنم.» این شیوه هنوز در تاریخ‌نگاری روزگار ما یک قاعده اجتناب‌ناپذیر است - و توصیه‌کردنی»^{۳۳}

قرن نوزدهم را در اروپا، به علت توجه زیادی که بویژه در فرانسه و آلمان به تاریخ نشان داد قرن تاریخ خوانده‌اند. در آلمان فریدریش شیلر، شاعر پرآوازه کتابی در تاریخ نوشت با عنوان «تخیل او در تصویر صحنه‌ها و تجسم احوال و اشخاص لطف و قدرت فوق‌العاده‌ای به اثر او داده است که در تاریخ‌نگاری مزیتی است. در حقیقت به کمک همین تخیل بود که خود او می‌توانست تاریخ را از توقف در سطح پژوهش‌های کم‌فایده و

ملال‌انگیز برهاند و به سطح تاریخ جهانی تعالی دهد.^{۳۴} دیگر مورخان آلمانی که از آنان بحث شده است عبارتند از: بارتولد گنورگ نیبور، موجد نقد منابع تاریخ که آن را با روح علمی بررسی کرد، اساطیر و قصه‌های قدیم را به شیوه انتقادی تبیین نمود، و بیش از اشخاص و جزئیات به سازمان‌ها و تاسیسات توجه کرد همچنین لئوپولد فون رانکه که غالباً اولین مورخ جدید اروپا شمرده می‌شود و در شیوه تحقیق، دقت و احتیاطی کم‌نظیر را باحوصله و پشتکار عجیبی توأم داشت»^{۳۵} و «تئودور مومزن» که استعداد خارق‌العاده‌اش برای مطالعات دقیق علمی را با جرأت و قدرت کم‌نظیری در تمییم و استنتاج توأم کرده بود و تاریخ رم که وی نوشت شاهکار دقت انتقادی در تاریخ‌نویسی بود.^{۳۶} و مورخان فرانسوی هم چون فرانسوا گیزو که آثارش همه به بیان این نکته اختصاص دارد که حکومت واقعی فقط به ملت تعلق دارد و مخصوصاً به طبقاتی که کار آن‌ها سبب آبادی و ترقی است یا الکسی توکویل که با وجود آن که چندان علاقه به انقلاب نشان نمی‌داد، نقش عامه را در تدارک اسباب آن تفسیر می‌کرد و در پیدایش آن مخصوصاً دو عامل نفسانی شدید عامه را موثر می‌یافت: نفرت از عدم مساوات و عشق به آزادی.^{۳۷} ژول میشله که از میان طبقه عوام برخاست و شوق و هیجان شاعرانه را با دقت و حوصله یک دانشمند جمع داشت.^{۳۸} فوستل دوکولانژ که شیوه‌اش در تاریخ‌نویسی این بود که: از مدارک موجود آن چه را به صراحت از متون برمی‌آید اقتباس کند و چیزی از خود بر آن نیفزاید.^{۳۹} خود او غالباً یادآوری می‌کرد که تاریخ از هزاران واقعه کوچک درست شده است که نه هیچ یک از آن وقایع کوچک را تاریخ می‌تواند خواند و نه از پیوستن آن‌ها می‌توان تاریخ ساخت، تاریخ واقعی حاصل تفسیر و توجیه آن‌هاست و این کاری است که او در تمدن قدیم با توفیقی کم‌مانند به انجام رسانید.^{۴۰} نیز ارنست رنان که شیوه‌اش در عین آن که متکی بر استاد و مدارک است، به تأویل و آن چه روان‌شناسان تعمیم می‌خوانند زیاد توجه دارد و همین نکته از اعتبار علمی آثار وی کاسته است.^{۴۱}

اما تاثیر مکاتب فلسفی و اجتماعی قرن نوزدهم بر تاریخ‌نگاری چه بود؟ «گرایش‌های فلسفی و اجتماعی قرن نوزدهم با آن که تاریخ را از جنبه علمی خارج می‌کرد، لطف و جاذبه آثار ادبی به آن می‌داد. تاریخ جزو زندگی بود و یک حلقه ارتباط انسان با محیط و زمان. مورخ نیز اگر چند از بی‌طرفی دم می‌زد، هرگز از شور و هیجان عصر خویش به کلی خالی نبود.



اندیشه‌های جاری مخصوصاً آن چه به وسیله فلسفه و ادبیات رمانتیک بیان می‌شود در توجیه و تفسیری که وی از تاریخ می‌کرد انعکاس خود را می‌بخشید. آن چه روح قرن، روح جهانی، نبوغ و نیروهای خلاقه خوانده می‌شد توجیه مورخ را غالباً یک نوع رنگ شاعرانه عرفانی و غیرعلمی می‌داد. چیزی که نقادان و ادیبان «رنگ محلی» می‌خوانند در تاریخ که وارد شد آن را زنده‌تر و باروخ‌تر کرد اما رنگ عصر مورخ را به عصر تاریخ او - عصر گذشته‌هایی که مورد بحث او بود - داد و بیشتر به حیثیت علمی تاریخی لطمه زد.^{۲۲}

«در بین گرایش‌های ادبی، فلسفی و علمی که تاریخ‌نویسی امروز غرب را از تعادل واقعی دور نگه می‌دارد تا چه حد می‌توان این تاریخ‌نویسی را کامیاب دانست؟ شاید گرایش روزافزون به آن چه تاریخ تمدن می‌خوانند نشان آن باشد که تاریخ خالص - که شرح حوادث سیاسی است و حتی تاریخ‌های دسته‌جمعی مثل تاریخ عمومی لاویس - رمبو، و تواریخ کمبریج نیز هنوز بیشتر در چهارچوبه آن محدود مانده است. تدریجاً دارد ارزش و رغبت‌انگیزی خود را از دست می‌دهد. به علاوه تواریخ قومی، ملی و نژادی هم‌چنان در ایجاد محیط سوءتفاهم بین‌المللی نقش قابل ملاحظه داشت که امروز یونسکو طرح یک تاریخ انسانی را که ازین تلقینات خالی باشد ضروری یافته است. یک دوره تاریخ که یونسکو تدوین و نشر آن را برعهده گرفته است به همین منظور است و درواقع برای آنست که بین ملت‌ها تفاهم و تعاون ایجاد کند اما آیا این متعادل کردن تاریخ، از لحاظ عینیت یک نوع انحراف از حقیقت علمی نیست؟»^{۲۳}

در فصل «بازجویی و بازآفرینی تاریخ» که بحثی نسبتاً تخصصی است، استاد به مشکلات کار مورخ می‌پردازد. دقت در بررسی اسناد و تحلیل و تفسیر معقول و منطقی آن‌ها، مشکلات تهیه اسناد، مشکلات بررسی گواهی‌ها و ارزیابی اخبار که این گونه موشکافی‌ها کار مورخ را بسیار دشوار می‌سازد. «در مرحله تدوین و تالیف کار مورخ درواقع برگزیدن و جفا کردن است و این کار البته محتاج است به قیاس و استدلال دقیق و آمیخته به احتیاط. بدون این مایه دقت و احتیاط محققانه «بازآفرینی» گذشته که هدف کار مورخ است غیرممکن خواهد بود.»^{۲۴} اما کدام شیوه تاریخ‌نویسی - تحلیلی یا ترکیبی - بهتر می‌تواند به مورخ برای بازسازی گذشته کمک کند؟ استاد چنین پاسخ می‌گوید: «درست است که تاریخ وقتی محدود به دوره یا مکان خاصی باشد بیشتر می‌تواند مورد بحث و مطالعه

دقیق مورخ واقع شود اما این کار که آن را تاریخ تحلیلی - شاید نه به آن معنی که غالباً در نزد جمهور رایج است - می‌توان خواند مورخ را در دشواری شایلاک یهودی قرار می‌دهد که جدا کردن جزء از کل برایش غیرممکن است. از این روست که بعضی مورخان آن چه را تاریخ ترکیبی می‌توان خواند در این مورد از تاریخ تحلیلی بیشتر مایه اطمینان یافته‌اند. این نوع تاریخ می‌کوشد کل گذشته را - با تمام جریان‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و سایر جنبه‌های آن - احیاء کند. اگر در گذشته تدوین این گونه تاریخ رؤیای یک مورخ بوده است امروز تا حد زیادی امکان تحقق دارد. در تاریخ ایران بعد از اسلام سعی من ایجاد یک همچو تاریخ ترکیبی بوده است و شک ندارم که آن کار فقط در حدود مجموعه فرآورده‌های تواریخ تحلیلی که من در دسترس داشته‌ام بوده است و مورخ آینده در چنین کاری توفیق بیشتر خواهد داشت. با این همه تاریخ ترکیبی نیز این مشکل را دارد که نمی‌توان اطمینان داشت که گذشته با تمام جنبه‌هایش در اسناد و مدارک موجود رسوب کرده باشد. مشکل دیگر مورخ درین باب محدودیت فردی اوست که ناچار تمام گذشته - با افاق وسیع آن - در چشم وی حالت همان جانور عظیم‌الجثه فرضی را پیدا می‌کند که به قول ارسطو چندین هزار «اسناد» طول داشته باشد و البته چنان که دانای یونان می‌گوید چشم انسان بر آن محیط نمی‌شود و حتی وحدت و تمامیت آن نیز از نظر بیننده مخفی و مستور می‌ماند.»^{۲۵}

در محث «تاریخ و شناخت» آن چه استاد بر آن تاکید می‌ورزد این است که: «تاریخ به هیچ وجه نمی‌تواند چیزی را به طور دقیق پیش‌بینی کند از آن که حوادث تاریخ - به علت آن که محدودیت علم ما جز بر قسمتی از تسلسل آن‌ها امکان احاطه ندارد - تابع هیچ ضرورت اجتناب‌ناپذیری نیست. درست است که تاریخ روی هم رفته تصور یک نوع ترقی را به انسان افشاء می‌کند اما این ترقی در ظاهر چنان حرکت ماریچی دارد که آن را اگر فقط از دیدگاه عمر کوتاه تاریخ گذشته بنگریم و به آینده دور و دراز انسانیت نظر نینفکنیم به هیچ وجه نمی‌توان یک قانون خواند - و یک ضرورت در هر صورت تاریخ - به عنوان مجموعه رویدادهای گذشته - هرچند نمی‌تواند به قانون منتهی شود و تجربه‌یی هم که احیاناً از آن حاصل تواند شد می‌بایست با نهایت احتیاط مورد توجه قرار گیرد باز این امر به هیچ وجه نمی‌تواند امکان علمیت تاریخ را به کلی نفی کند.»^{۲۶} و آن که «در قلمرو تاریخ تقریباً هر پدیده‌ای که هست جنبه

نفسانی و وجدانی دارد - هم از طریق مورخ و هم از جهت اشخاص وقایع - این نکته نشان می‌دهد که علیت را در تاریخ نمی‌توان به همان صورت تلقی کرد که در علم طبیعت و آن جا که سر و کار با ماده‌ی روح یا بی‌شعور است.»^{۲۷}

و «آن چه مخصوصاً مورخ باید بشناسد «خطا» است که اجتناب از آن به اراده اوست نه «حقیقت» که نیل بدان تنها به اراده او نیست. آن نوع خطا که مخصوصاً در تاریخ باید با دقت از آن اجتناب کرد، سرچشمه اصلیش پرستش همان اوهام است که فرنیسی بیکن آن‌ها را بت می‌خواند، بت‌های طایفه‌یی، بت‌های شخصی، بت‌های بازاری و بت‌های نمایشی.»^{۲۸} «این نام «بت» که بیکن در باب منشاء تعدادی از خطا به کار می‌برد هیچ جا به اندازه تاریخ مفهوم واقعی خود را نمی‌یابد. بت‌های خطا‌انگیز نه فقط مدارک و اسنادی را که درخور اعتماد نیست ممکن است نزد مورخ معتبر جلوه دهد بلکه در تفسیر و توجیه اسناد نیز چشم نقادی او را ممکن است تیره کند. تسلیم و انقیاد بدان‌چه بیکن بت‌های طایفه‌ای می‌خواند یک درد دیرینه انسان است، لیکن با پرستش این بت‌های کهنه مورخ بیش از فیلسوف به جامعه لطمه می‌زند.»^{۲۹} و «تبعیت کورکورانه از اقوال کسانی که مردم عادت کرده‌اند سخنان آن‌ها را به منزله حجت بشمرند در واقع پرستش چیزست که بیکن آن را بت‌های نمایشی می‌خواند و مایه خطاهای بسیار. این پندارها که منشاء بیشترین خطاهای انسان است سرچشمه‌هایی است که باید آن‌ها را کور کرد.»^{۳۰} «گاه خطا از این جا پیدا می‌شود که انسان گویی خود را از حقیقت بیشتر دوست می‌دارد و نفع شخصی و مصلحت فردی را در کشف و بیان حقیقت دخالت می‌دهد. در چنین حالی به قول مونتینی گویی «انسان چون نمی‌تواند آن‌چه را که مقتضای حکمت و خردست به کار بندد، آن‌چه را به کار می‌بندد و بدان عمل می‌کند موافق حکمت و بر مقتضای حقیقت و صواب جلوه می‌دهد.» این عجله در حکم وقتی با غرض ورزی یا غرور همراه باشد حتی مورخی را که با بهترین مدارک و اسناد کار می‌کند به خطا می‌کشاند - و به عدول از حقیقت.»^{۳۱}

در «قد و ارزیابی» (فصل هشتم) تاکید استاد بر این است که: «تاریخ بی‌شک تنها گردآوری روایات یا مقایسه آنها و شناخت واقعیت حوادث گذشته نیست؛ و رای این کار نظر به توجیه و تفسیر این واقعیات دارد که بین جزئیات رابطه برقرار می‌کند و آن‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد. این کار در واقع

در بین قدیم ترین نمونه‌های وقایع نگاری هخامنشی بیانیه کوروش را در بابل و کتیبه داریوش را در بیستون می توان نام برد

از دید نیچه زیان و گزند تاریخ وقتی آشکار می شود که آن را تبدیل کنند
به علمی که هیچ تعلقی به زمان حاضر ندارد و در آن صورت از انسان
موجودی خواهد ساخت که جز مجموعه‌ای از اطلاعات نیست،
موجودی بی طرف، بی خاصیت و بی اثر

عبارت از تجدید بنای گذشته است به کمک مصالح و موادی که این جا و آن جا از بقایای آوار حوادث باقی مانده است.^{۵۴} اما کمال مطلوب مورخ و تاریخ چیست؟ این که هر چه بیشتر به حقیقت واقع نزدیک شود. «علاقه بی شائبه به حقیقت را مورخ نه فقط به عنوان یک پژوهنده اسناد باید هدف خویش سازد، بلکه به عنوان قاضی نیز - آن جا که به توجیه و تفسیر می پردازد - نباید از این هدف غافل بماند. وقتی پولی بیوس خاطر نشان می کند که مورخ باید بعضی اوقات حتی دشمن را ستایش کند و دوست را سرزنش، از وجدان یک مورخ واقعی دنیای انسانیت پرده برمی دارد. وی می نویسد موجود زنده‌یی اگر از چشم بی نصیب گردد بی فایده می شود و از تاریخ هم اگر حقیقت را بگیرند جز قصه بی فایده‌یی از آن چه باقی می ماند؟ این سخن است که ابوالفضل بیهقی مورخ عهد غزنوی ما هم مکرر از نظیر آن یاد می کند و هیچ مورخ حقیقت جویی آن را انکار نمی کند.»^{۵۵}

چه چیز مانع از تحقیق عینیت خالص در تاریخ است؟ «گذشته از طبیعت حوادث و طبیعت مورخ که هر دو به سبب اشتغال بر عناصر نفسانی مانع از تحقق عینیت خالص در تاریخ هستند مورخ به عنوان فرد جامعه نیز محدود به حدودی است - سنتی، قانونی یا مذهبی - که یک نوع ذهن گرایی ناخودآگاه را بر وی تحمیل می کند. این حدود عبارتست از آن چه «قدرت مراجع» می گویند یا قدرت لولی الامر.^{۵۶} اما برای نزدیک شدن به حقیقت، شرط اساسی فراهم آوردن منابع قابل اعتماد است و همچون فصل ششم، این فصل نیز نکاتی ارزنده در باب نقد متون، بررسی روایات و چگونگی استفاده از اسناد مستقیم و غیرمستقیم در بازسازی و تفسیر وقایع تاریخی دارد.

در فصل نهم: «جستجوهای تازه»، استاد می کوشد بدین سؤال پاسخ گوید که تاریخ با شیوه‌های جدید در کشف و بازآفرینی گذشته تا چه حد کامیابی داشته است؟ وی نخست از پیشرفت‌هایی سخن می گوید که مخصوصاً در دو قرن اخیر درباره تاریخ ایران صورت گرفته و توانسته است تاریخ گذشته باستانی ایران را تا حد زیادی از ظلمت و ابهام افسانه‌ها بیرون آورد به گونه‌ای که برای مورخ امروزه تاریخ ایران از عهد کوروش یا دیاکو و حتی از عهد ورود آریاها به فلات ایران آغاز نمی شود. در روشنی تحقیقات انجام گرفته این نکته آشکار می شود که: «ایران حتی قبل از ورود آریاها همواره به عنوان گذرگاه اقوام و

تمدن‌ها، نشانه‌هایی از زندگی اقوام گذشته را نگه داشته است.»^{۵۷} «البته آن چه عالی‌ترین جلوه فرهنگ و حکومت ایرانی را در تمام این دوران پیش از اسلام عرضه می کند دوران هخامنشی است که ویژگی آن مخصوصاً در مقایسه با دنیای تمدن‌های قدیم بین‌النهرین جلوه می کند. پادشاهان آشور که قبل از اقوام پارس و ماد در آسیای غربی یکه تازی می کردند در سرزمین‌هایی که می گشودند همه جا بی رحمانه‌ترین خشونت‌ها را پیش می گرفتند اما هخامنشی‌ها شیوه‌یی کاملاً دیگرگونه به کار می بردند. این شیوه اما مخصوصاً در رفتار کوروش بزرگ جلوه بارز داشت و من گه‌گاه از آن به تسامح کوروشی تعبیر کرده‌ام در هر زمان که هوس‌های فرمان‌روایان یا مقتضیات دیگر آن را موقوف می کرد، فرهنگ و دولت، هر دو محکوم به انحطاط می شدند یا به احتضار. انوار انحطاط هخامنشی‌ها، آشکاتیان و ساسانیان همه جا بی تسامحی را مثل نشانه شوم یک بیماری حکومت ظاهر می ساخت و در دنبال آن تفرقه بود و سقوط قطعی.»^{۵۸}

کشفیاتی که منجر به شناخت تمدن‌های کهن مصر و سومر و بابل گردیده است و نیز دنیای باستانی یونان و روم و انحطاط و سقوط آن‌ها و مطالعات در مورد قرون وسطی که همه روشنگر بخشی وسیع از تاریخ انسانی است، میباحثی است که در ادامه فصل پی گرفته شده است. استاد در مورد تأثیر عواملی که می تواند مورخ را در قضاوت عینی یاری دهد می گوید: «در طی زمان پیدایش فاصله با حوادث و انصراف شور و هیجان عامه نیز، در نیل مورخ به عینیت تأثیر خود را البته دارد. اگر مورخ امروز می تواند درباره آن چه با تاریخ عقاید ارتباط دارد آن اندازه «عینی» دوری کند که در قرون وسطی نیل بدان درجه از عینیت مجازاتش سنگسار کردن و زنده سوزاندن بود، تاریخ این امید را می دهد که یک روز نیز درباره آن چه ورای مسایل مربوط به عقاید دینی است مورخ خواهد توانست آن گونه عینی قضاوت کند که تصورش هم برای مورخ امروز ممکن نیست.»^{۵۹} و خوشبینانه می افزاید: «تاریخ علی رغم دشواری‌هایی که درخروج از ذهنیت و در هماهنگی با واقعیت‌های جاری بدان‌ها محکوم است دارد همواره در طریق نیل به عینیت راه می یابد و مخصوصاً بررسی تحقیقات اخیر در زمینه‌های تخصصی نشان می دهد که تاریخ در عصر ما با تمام امکانات خویش به سوی حقیقت می پوید و کوشش دارد که حداکثر سعی خود را در جمع‌آوری اسناد انجام دهد و حداکثر بی‌طرفی را که نیل بدان

برایش ممکن است در قضاوت راجع به آن احراز کند.»^{۶۰} در فصلی که «اندیشه تاریخ‌نگری» (فصل دهم) را مرور می کند «به آن چه شور و شوق عامه از تاریخ طلب می کند اشارت دارد که تنها شناخت گذشته نیست، معنی و هدف گذشته و آینده نیز هست، تاریخ نگری. همین نکته است که فلسفه تاریخ را بررغم اعتراض‌هایی که بر امکان آن هست توجیه می کند. از نظر ادیان الهی معنی و هدف تاریخ روشن است. برای قوم یهود گویی تمام جریان تاریخ جز این هدفی ندارد که یهوه می خواهد فرصتی بیابد تا قوم خویش را تعلیم، تشویق یا تنبیه کند. طبری که مثل همه مورخان اسلام تمام رویدادهای جهان را مخلوق اراده و مشیت خداوند می بیند، تحقق این مشیت را هدف و معنی واقعی تاریخ می یابد.»^{۶۱} «تعلیم زرتشت نیز جهان را یک صحنه نبرد بین خیر و شر می دید که فرجام آن از پیش قابل پیش‌بینی بود: غلبه نهایی خیر. در شاهنامه و احتمالاً در خداینامه‌ها نیز - حوادث گیتی عبارتست از یک سلسله فراز و نشیب و پست و بلند که پروردگار بی آن که به کسی مهر و کین داشته باشد برای مردم پیش می آورد. این طرز تلقی از حوادث جهان ناچار باید مبنی باشد بر فکر سرنوشت. تقدیر خدایی که فقط او از فرجام کار خبر دارد. هرودت مورخ یونانی هم حوادث تاریخ را آفریده خواست خدایان می دید. در ادب آباء کلیسا نیز صبغهای از این طرز تفکر هست.»^{۶۲} به جز اندیشه‌های دینی، دیگران نیز کوشیده‌اند که برای تاریخ هدفی بیابند چون ولتر که از دید او تاریخ عبارت بود از «سیر انسان از ظلمت خرافات و اوهام به روشنایی روزافزون خرد.»^{۶۳} «از نظر هگل، تاریخ - یعنی آن چه وی «تاریخ جهانی» می خواند - نیز عبارتست از گسترش یافتن روح در زمان. اما چون جوهر روح عبارتست از آزادی، پس تاریخ چیزی نیست جز گسترش و پیشرفت خودآگاهی در آزادی.»^{۶۴}

اما برای تاریخ‌گرایی چه تعریفی باید ارایه داد؟ «در مفهوم وسیع کلمه تاریخ‌گرایی عبارتست از قول به این که هرچه مورد تصور و شناخت انسان هست باید همواره چون حاصل بالفعل یک رشته مستمر توسعه و تکامل تلقی شود که آن رشته را باید در تاریخ و گذشته آن امر دنبال کرد. باتوجه به این که تاریخ در این مفهوم عبارتست از شناخت مراحل و احوال متوسط که در طی زمان تدریجاً برای آن چه موضوع علم است تحقق یافته باشد ارزیابی درست هرچیز از دیدگاه مورخ فقط وقتی ممکن است که موقع و محل آن چیز در جریان سیر تکامل و در رشته

تحولی که وضع فعلی آن چیز فقط یک مرحله از دگرگونی آنست بررسی شود.^{۶۳} آیا وجه ایرادی بر تاریخ‌گرایی وارد است؟ «صورت تاریخ جامع و شامل برای هیچ امری، به نحوی که هیچ چیز از جزئیات آن از حیطة مشمول بیرون نماند، تحقق‌پذیر نیست و تحقق بخشیدن به چنان تصویری مستلزم دنبال کردن رشته اسباب و حوادث تا لانه‌های است.»^{۶۴}

آینده تاریخ چگونه است؟ «توالی ادوار تاریخ - با وجود جزر و مدی که در توالی آنها هست - آن چه به انسان القا می‌کند خوشبینی است. هر قدر تاریخ پیش می‌رود این ادوار و مراحل کوتاه‌تر می‌شود. دوران حجر جدید از دوره حجر قدیم کوتاه‌تر بود، دوران معروف به قرون وسطی از دوران تاریخ قدیم کوتاه‌تر بود؛ و این نکته به انسان می‌تواند امید دهد که بر رغم کوتاه‌بینی‌ها و نومیدهایی که از لحظه‌های سستی، از لحظه‌های بی‌نظمی، و از لحظه‌های بی‌سامانی حاصل می‌شود، راه تکامل دنبال می‌شود؛ انسانیت هرچه پیشتر می‌رود سرعت سیرش هم فزونی می‌یابد و افق اگر تاریک است، این تاریکی صبح کاذب است نه تیرگی غروب ابدی. راه تکامل راه سرنوشت است. همین راه است که انسانیت و تمام کاینات را به سوی کمال می‌برد - به سوی نامحدود.»^{۶۵}

«در افق‌های ناکجاآباد» (فصل یازدهم) استاد به افق روشن تاریخ انسان می‌نگرد: «آن چه نشان می‌دهد که این افق روشن فاصله زیادی با مرحله کنونی انسانیت ندارد تحقیقی نسبی است که تاریخ بر رغم جنگ‌ها، ناخرسندی‌ها و دگرگونی‌ها در مورد رؤیای دیرینه مدینه فاضله ارائه می‌دهد. درست است که تمام صورت‌هایی که اکنون برای تحقق این مدینه فاضله در حال آزمایش هست هنوز با کمال آن صورت فاصله بسیار دارد اما، چون تاریخ‌گرایی هم انسانیت و هم آرزوهای انسانیت را در حال تحول مستمر نشان می‌دهد، مورخ امروز، هم این تحقق نسبی را که نشانه‌های آن در افق واقعیت پیداست درخور توجه می‌یابد و هم این فاصله را که هنوز بین این تحقیق‌ها با کمال مطلوب یک مدینه فاضله هست قابل توجه می‌تواند یافت.»^{۶۶}

در ادامه بحث استاد رویاهای انسان را در مورد ایجاد مدینه فاضله مرور می‌کند: مدینه فاضله که افلاطون در کتاب جمهور مطرح می‌کند، شهر خدا اثر آگوستین، آراء اهل المدینه الفاضله اثر فارابی (طرحی مبنی بر تصور کمال مطلوبی فلسفی) یوتوپیا اثر تامس مور انگلیسی و... آثاری هستند که همه تصویر جامعه‌ای آرمانی را ارائه می‌دهند.

اگر قرار باشد نظر نهایی استاد را در باب «کارنامه تاریخ» دریابیم، بی‌شک فصل دوازدهم کتاب دربرگیرنده آن است. این فصل با دانستنی از اتانول فرانس آغاز می‌شود که مضمون آن علاقه یکی از پادشاهان پارس به درک تاریخ جهان است و سرانجام یکی از دانشمندان زمانی که شاه در بستر مرگ افتاده بود - تمام تاریخ را برای وی در سه کلمه خلاصه کرد: مردم به دنیا آمدند، رنج بردند و مردند. اما استاد به این دیدگاه نواقف ندارد: «مسئله این است که در تاریخ یا مرگ افراد و حتی با مرگ جامعه‌ها و تمدن‌ها همه چیز تمام نمی‌شود. وقتی دوره‌ای به پایان می‌رسد یا جامعه‌ای دستخوش فنا می‌شود، همیشه چیزی باقی می‌ماند که دوره دیگر و جامعه دیگر را به حرکت در می‌آورد و حیات آن را در یک مسیر تازه ادامه می‌دهد. آن چه در تاریخ اهمیت دارد آن نیست که افراد و جوامع چگونه مرده‌اند این است که آن‌ها چگونه زندگی کرده‌اند و زندگی آن‌ها چگونه امتداد و تحول یافته است. چون تاریخ بی‌آن که در یک حرکت دورانی «بسته» محصور بماند یا یک خط مستقیم یکنواخت را طی کند پیچ و خم‌ها دارد و فراز و نشیب‌ها که در عین حال تصویری که از سیر آن حاصل می‌شود تصور استمرار و تلاوم است - نه تصور توقف و انقطاع. شاید آن چه می‌توانست



زرین کوب: «تاریخ نگری ایرانیان از همان عهد هخامنشی با نوعی واقع‌گرایی همراه بود که آن را از مبالغه‌گویی، حقیقت‌پوشی و زودبآوری معمول در نزد وقایع نگاران بابلی و یهودی دور نگه می‌داشت»

خوشامد شاعرانه دانشمند پیر را در روایت اتانول فرانس به یک خلاصه واقعی از تاریخ جهانی نزدیک‌تر کند این بود که در دنباله آن سه کلمه‌ی معروف این عبارت را نیز می‌افزود: و دیگران زندگی آن‌ها را ادامه می‌دهند تا رنج‌ها کمتر شود و زندگی پرمایه‌تر.^{۶۷}

استاد به تکامل تاریخ بشر خوش‌بین است. او مجموعه حیات انسانی را در ترازو می‌نهد و همه را با هم می‌سنجد: «آنچه را انسانیت در این فرصت کوتاه بدست آورده است نمی‌توان کم ارج شمرد و تازه در حیات انسان امروز نیز تمام آن چه روح او را پست می‌کند و او را به کوتاه‌نگری، بیادگری و درنده‌خویی می‌کشاند مرده ریگ گذشته‌های او و بازمانده حیات انسان حجر است که هنوز نمی‌توان توقع داشت تمام آثار آن از وجود انسان زوده شود.»

چیزی که هست جنگ‌طلبی، خرافات پرستی و تبعیض نژادی که هنوز تحقق عدالت واقعی انسانی را غیرممکن می‌دارد و هنوز در روابط بین طبقات، بین ملت‌ها و بین نژادها حاکم به شمار می‌آید با توسعه تربیت انسانی تدریجاً روی به زوال دارد و اگر امروز هنوز از آن‌ها جای نگرانی هست بی‌شک در آینده نخواهد بود و در حال حاضر هم علی‌رغم تمام بدبینی‌هایی که ابراز می‌شود، این‌ها به اندازه ادوار گذشته لحام گسیخته به شمار نمی‌آیند. با راه درازی که انسانیت - حتی با وجود تهدیدهای جدی سلاح‌های تازه - در پیش دارد تجربه کوتاه گذشته مایه نومیثی نیست، اعلام هوشیاری است: بیان این نکته است که تاریخ راه ترقی را به دشواری و از میان امواج خون دل و عرق جبین انسان‌ها باید طی کند.^{۶۸}

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- زرین کوب عبدالحمین. تاریخ در ترازو، انتشارات امیرکبیر، تهران، نوبت چاپ سوم، ۱۳۷۰، ص ۹
- ۲- همان / ص ۱۰
- ۳- همان / ص ۱۰
- ۴- همان / ص ۱۱

- ۵- همان / ص ۱۲
- ۶- همان / ص ۱۳
- ۷- همان / ص ۱۴
- ۸- همان / ص ۲۳
- ۹- همان / ص ۲۶
- ۱۰- همان / ص ۳۱
- ۱۱- همان / ص ۳۱
- ۱۲- همان / ص ۳۲
- ۱۳- همان / ص ۳۸
- ۱۴- همان / ص ۴۰
- ۱۵- همان / ص ۴۷
- ۱۶- همان / ص ۴۸
- ۱۷- همان / ص ۴۹
- ۱۸- همان / صص ۵۰-۵۱
- ۱۹- همان / ص ۵۲
- ۲۰- همان / صص ۵۴ و ۵۳
- ۲۱- همان / ص ۶۲
- ۲۲- همان / ص ۶۳
- ۲۳- همان / ص ۶۶
- ۲۴- همان / ص ۶۸
- ۲۵- همان / ص ۶۸
- ۲۶- همان / ص ۶۹
- ۲۷- همان / ص ۷۸
- ۲۸- همان / ص ۸۳
- ۲۹- همان / ص ۸۷
- ۳۰- همان / ص ۸۹
- ۳۱- همان / ص ۹۰
- ۳۲- همان / ص ۹۱
- ۳۳- همان / ص ۹۲
- ۳۴- همان / ص ۹۳
- ۳۵- همان / ص ۹۴
- ۳۶- همان / ص ۹۶
- ۳۷- همان / ص ۹۷
- ۳۸- همان / ص ۹۷
- ۳۹- همان / ص ۹۸
- ۴۰- همان / ص ۹۹
- ۴۱- همان / ص ۹۹
- ۴۲- همان / صص ۱۰۰-۹۹
- ۴۳- همان / ص ۱۰۷
- ۴۴- همان / ص ۱۱۷
- ۴۵- همان / صص ۱۱۸-۱۱۷
- ۴۶- همان / ص ۱۲۱
- ۴۷- همان / ص ۱۲۴
- ۴۸- همان / ص ۱۲۷
- ۴۹- همان / ص ۱۲۸
- ۵۰- همان / ص ۱۲۹
- ۵۱- همان / صص ۱۳۱-۱۳۰
- ۵۲- همان / ص ۱۳۸
- ۵۳- همان / ص ۱۳۹
- ۵۴- همان / ص ۱۴۰
- ۵۵- همان / ص ۱۷۰
- ۵۶- همان / ص ۱۷۱
- ۵۷- همان / ص ۱۹۳
- ۵۸- همان / ص ۱۹۳
- ۵۹- همان / ص ۱۹۸
- ۶۰- همان / ص ۱۹۹
- ۶۱- همان / ص ۲۰۲
- ۶۲- همان / ص ۲۱۹
- ۶۳- همان / ص ۲۲۳
- ۶۴- همان / ص ۲۲۳
- ۶۵- همان / صص ۲۳۱-۲۳۰
- ۶۶- همان / ص ۲۳۲
- ۶۷- همان / صص ۲۵۸-۲۵۷
- ۶۸- همان / صص ۲۶۲-۲۶۱